

رمان‌های بزرگ دنیا ۲۱

دانه زبر برف

دنباله کتاب «نان و شراب»

اینیاتسیو سیلونه
ترجمه مهدی سحابی



- ونانزیو^(۶)، ترمز را شل کن. مگر نمی شنوی چرخ‌ها چه صدایی می‌کند؟
 - ترمز شل است، خانم. راستش را بخواهید شکسته و اصلاً کار نمی‌کند. خانم، از این باد بوی برف می‌آید.
 - مواظب چاله‌ها باش، ونانزیو، هوا را نگاه نکن.

کالسکه کهنه و اعیانی خانواده سپینا^(۷) با تکان و سروصدای فراوان، به رحمت بر جاده تنگی پیش می‌رود که دهکده کوله^(۸) را به روستای اورتا^(۹) می‌یوندد. جاده‌ای خاکی است که در فصل بلند زمستان، اغلب غیر قابل عبور می‌شود، و فقط دام‌ها و گاری‌های دوچرخه خیلی بلند روستاییان می‌توانند از آن بگذرند. کالسکه خانواده سپینا، برعکس، از نوع عتیقه شده و تقریباً نوع نایابی است که چرخ‌های جلو آن از چرخ‌های عقب کوچک‌تر است. اتاقکی کوچک دارد، از نوعی که فرانسوی‌ها کوپه می‌نامند. جلو آن بسته است. از چرمی سیاه و وارفته پوشیده شده که کم‌وبیش به سبزی می‌زند. پنجره‌هایش را با پرده سفید گلدوزی شده‌ای پوشانده‌اند. ونانزیو جلو کالسکه، در جایگاه سورچی، قوز کرده نشسته است. به مهتر بیشتر شیبه است تا به سورچی. بالاپوشی به تن دارد که یقه پوستی‌اش گردن

و گوش‌هایش را پوشانده است. از آنجا که کلاهش را تا روی چشمانش پایین کشیده، فقط چانه نوک‌تیز و موش‌مانند و سبیل نازک خاکستری‌اش پیداست. هر بار که اسب‌ها ناگهان می‌ایستند، یا چرخ‌ها در چاله‌ای می‌افتد، از بست‌های چرمی و آهنین کالسکه چنان سروصدایی بلند می‌شود که گویی می‌خواهد از هم بپاشد. درون کالسکه دنا ماریا و یینچنزا سپینا^(۱)، خود را با چند پتو و شال پشمی پوشانده و به دو پستی بزرگ تکیه داده است. هوای بسیار سردی که از شکاف‌های اتاقک و از درز دریچه‌ها به درون نفوذ می‌کند، دندان‌های پیرزن را به هم می‌زند، و هر تکان کالسکه ناله او را بلندتر می‌کند.

التماس می‌کند: ونانزیو، اقلأ مواظب چاله‌ها باش. حالا از کجا می‌خواهی بالا بروی؟ از روی این سنگ‌ها؟ خدا بخیر کند. یا مریم داغ‌دیده، با این سن و سال به چه سفری آمدم.

- خیلی خوب، خانم. خیلی خوب. چه ساعتی باید آنجا باشیم؟ خیلی زود راه نیفتادیم؟ نگاه کنید خانم، بالای فورکا^(۲) برف می‌آید، آن‌هم چه برفی!

- ونانزیو، مواظب چاله‌ها باش، هوا را نگاه نکن. خدایا به من رحم کن. فکر کرده بودم توی راه چند دعایی بخوانم. اما همین که کفر نمی‌گویم، خودش غنیمت است.

- خانم جان، این راه مال مؤمن جماعت نیست. یک گودال پراز گل است. چطور بفهمم سنگ و چاله کجاست؟ موقع برگشتن آن‌هم زیر برف، که واویلاست.

- پس اگر فرقی نمی‌کند این قدر کژومژنرو. افسارها را شل کن و اسب‌ه را به حال خودشان بگذار؛ آن‌ها در این چیزها از ما باهوش‌ترند.

جاده‌ای که کالسکه نگون‌بخت با آن درگیر است، پوشیده از قشر ضخیمی